

چالش با سیطره غربگرایی

نظریه انتقادی شیخ فضل الله نوری درباره مشروطیت سکولار

مهدی جمشیدی

«مشروطه» و «استبداد»، پیش فرضی خلاف واقع و نارواست، چراکه قلمرو سومی نیز در کار است که می باید شیخ شهید را متعلق به آن دانست. این قلمرو سوم را خود وی «مشروطه مشروعه» خواند که از لحاظ مشروطه بودن در مقابل استبداد و سلطنت مطلقه قرار داد و از لحاظ مشروعه بودن، امری متفاوت با مشروطه سکولاریستی است. باید پرسید که چرا تاریخ نگاری مشروطه، چشم بر روی این حقیقت تاریخی فروبسته و یک قرن است که شیخ فضل الله نوری را متهم به استبداد طلبی، ارتجاع و تاجر کرده است؟! دستکم، اگر آن زمان، تبلیغات دروغین مشروطه خواهان غربزده چنین چهره ای از شیخ ترسیم کرده بود، امروز و اکنون دیگر باید خط بطلان بر دآوری های کلیشه ای کشید و در خوانش مواضع و تفکر وی، شالوده شکنی کرد. این خوانش، محتاج به موشکافی های تاریخی و ژرف نگری های فلسفی و کلامی نیست؛ نظریه سیاسی شیخ بسیار روشن و شفاف است. تنها باید از جنبه سوگیری های مغرضانه و پندارهای رایج رها شد و آزادانه و منصفانه اندیشید.

پژوهشی که پیش رو دارید، در دو فصل سامان یافته است. در فصل نخست، به کنشگری شیخ فضل الله نوری در جنبش مشروطیت پرداخته شده و سیر حوادث و رخدادها از آغاز تا فرجام به گونه ای موجز بیان گردیده است. در فصل دوم نیز، نظریه انتقادی ایشان درباره جنبش مشروطیت در چارچوب مفاهیم «مجلس و قانونگذاری»، «آزادی»، «ساوات» و «خودی و غیر خودی» تدوین شده است تا تصویری دقیق و واضح از مضمون تفکر سیاسی شیخ نمایان گردد.

فصل اول:

کنشگری شیخ فضل الله در جنبش مشروطیت؛ از آغاز تا فرجام

در زمان حاکمیت سلسله قاجار در ایران، به سبب عوامل زیر، نارضایتی و اعتراض وسیعی در توده های مردم و علمای دینی علیه حکام قاجار شکل گرفت:

الف. شکست های پی در پی از بیگانگان در جنگ ها.

ب. واگذاری امتیازات عمده به بیگانگان و انعقاد قراردادهای ننگین

استعماری.

آیت الله شیخ فضل الله نوری در سال ۱۲۵۹ ق. در مازندران چشم به جهان گشود. پدرش ملا عباس کجوری، روحانی ده بود. وی برای تحصیل علوم اسلامی رهسپار نجف شد و از محضر اساتید بزرگی بهره برد. در سال ۱۳۰۰ ق. از طرف میرزای شیرازی به ایران آمد. ایشان که از رهبران نهضت تنباکو به شمار می آید، زعامت دینی تهران را به عهده گرفت. پایه علمی او را تا حدی بالا دانسته اند که گفته اند اگر در عتبات می ماند، پس از میرزای شیرازی، احتمال مرجعیت او زیاد بود (حسینیان، ۱۳۸۵: ۹۵؛ همچنین ناظم الاسلام کرمانی «تاریخ بیداری ایرانیان»). البته ایشان در تهران نیز در زمره مجتهدان طراز اول قرار گرفت و جلسات درس وی در تهران، از پررونق ترین جلسات دینی بود. همچنین شیخ فضل الله از نظر کمالات اخلاقی و زهد و تقوا نیز، قداست و منزلت ویژه ای در نزد مردم تهران داشت.

در میان ابعاد برجسته و گوناگون شخصیت و تفکر این عالم فرهیخته، شخصیت و تفکر سیاسی و فرهنگی او بسیار چشمگیر و مورد توجه بوده است؛ چراکه او در هنگامه ای زیست که نهضت مشروطیت در ایران به جریان افتاد و او که خود در شمار مدافعان و رهبران مشروطیت قرار داشت، پس از چندی، به جرگه مخالفان و منتقدان آن پیوست. ایشان در راستای مخالفت خود، هم به تحسن نشست؛ هم روزنامه «لایحه» را منتشر ساخت؛ هم کتاب «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» را نگاشت؛ هم فشارها و هتاک متعدد دوستان و دشمنان را به جان خرید؛ و هم سرانجام به سبب اصرار بر عقیده اش، بر بالای دار رفت و به شهادت رسید. باید تأمل کرد که علمای تهران، چه تهدید و لغزشی را دریافت که این چنین در پایان کتاب «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» هشدار داد:

«بترسید از خدا! بترسید از بلا! بترسید از عذاب! خواهید مرد و همه مسئول هستید! فکر آن روز هم باشید! ای کسانی که ایمان به خدا آوردید! مستقیم باشید!» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۷۵).

اغلب کسانی که درباره جنبش مشروطیت سخن گفته اند، کنشگران سیاسی آن زمان را در دو موقعیت نظری نشانده اند: یکی هواداران مشروطیت و آزادی و برابری، دیگری هواداران شاه قاجار و استبداد و سلطنت مطلقه. در این میان، به سبب انتقادات و مخالفت هایی که شیخ فضل الله نوری نسبت به مفاد و محتوای نظری جنبش مشروطیت اظهار داشته، او را در زمره استبداد طلبان قرار داده اند، حال آن که واقعیت چنین نیست. دوگانه تاریخی

ج. خوشگذرانی و عیاشی شاهان قاجار از طریق تهی کردن کیسه خزانه کشور و استقراض های خارجی.

د. وجود ناامنی و هرج و مرج در کشور به دلیل ناکارآمدی قاجارها.

ه. ظلم و ستم فراوان حکمرانان محلی در رابطه با مردم.

و. گسترش یافتن سلطه و نفوذ بیگانگان در سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران.

در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه، فرزند ناصرالدین شاه، اعتراض ها و شورش های مردمی، شدت بیشتری یافت. بویژه، استبداد عین الدوله وزیر شاه، و اقدامات وی و دیگر حکمرانان قاجار در زمینه اهانت به طلاب و روحانیون و علما، نادیده گرفتن مقدسات مذهبی مردم، ظلم روز افزون آنها نسبت به اقشار مختلف مردم و... موجب گردید تا علما در سال ۱۳۳۳ ق. در حرم حضرت عبدالعظیم^(ع) تحصن کنند. در این تحصن که به «مهاجرت صغری» معروف شد و در رأس آن آیت الله سید محمد طباطبایی و آیت الله سید عبدالله بهبهانی قرار داشتند، متجاوز از دو هزار نفر از علما و طلاب گرد آمدند. مهمترین مطالبات متحصنین عبارت بود از رعایت حریم علما، تأسیس عدالت خانه در سراسر کشور، اجرای قانون اسلام و عزل علاء الدوله از حکمرانی تهران.

پس از آن که شاه شرایط علما را پذیرفت، تحصن پایان یافت. مهاجرین در عریضه ای خطاب به شاه که در روز آخر تحصن نگاشتند، بر ضرورت اجرای «قانون معدلت اسلامی بر طبق مذهب شیعه جعفریه در تمام اقطار و بلاد مملکت ایران» تأکید کردند (کرمانی، ۱۳۶۳: ۳۰۲). اما در مقابل، عین الدوله به جز عزل علاء الدوله، به هیچ یک از خواسته های متحصنین عمل نکرد. حتی نامه ها و دیدارها و پیگیری های علما نیز تأثیری از خود به جا نگذاشت. آیت الله طباطبایی در واکنش به این بی اعتنایی و کارشکنی، نامه ای به شخص شاه نگاشت و در آن تصریح کرد:

«اعلی حضرت! مملکت خراب، رعیت پریشان و گداست. تعدی حکام و مأمورین بر مال و جان رعیت دراز. ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد. از مال رعیت هر قدر میل شان اقتضا کند می برند. قوه غضب و شهوت شان به هر چه میل و حکم کند از زند و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند. [...] حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود، عن قریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. [...] اعلیحضرت! تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند برطرف می کند.» (همان: ۳۳۸).

سرانجام جدال ها و مناقشات میان علما و حکومت به درگیری های خیابانی کشید که طی آنها، تعدادی از طلاب و روحانیون به شهادت رسیدند (کسروی، ۱۳۵۷: ۱۰۰). در این تظاهرات، مجتهد طراز اول تهران، آیت الله شیخ فضل الله نوری نیز شرکت داشت. این ماجرا سبب گردید علما از تهران به قم مهاجرت کنند. این مهاجرت، «مهاجرت کبری» خوانده می شود. شیخ فضل الله نیز در پی سایر علما، بی درنگ به قم مهاجرت کرد، اما گفته شده

است:

«حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد. چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت به طلاب و اهل علم از دیگران خوش تر بود. عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله، بی اندازه ضعیف شد.» (کرمانی، ۱۳۶۳: ۴۲۸).

علمای مهاجر طی تلگرافی به شاه اعلام کردند که خواهان تأسیس عدالت خانه ای مرکب از جمعی از وزرا دولت، تجار، علما، عقلا و فضلا با هدف «اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس اسلام و احکام متقن شرع مطاع» هستند (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۱۳۲).

واقعیت مهم و غیر قابل انکاری که در تحلیل و تفسیر حرکت علما نباید آن را از نظر دور داشت این است که همه آنها معتقد به نامشروع بودن «سلطنت» به صورت کلی و حقانیت حاکمیت «نواب عام» امام معصوم^(ع) بودند، اما از سوی دیگر، امکان اجتماعی تحقق حکومت مشروع و ایده آل در میان نبود:

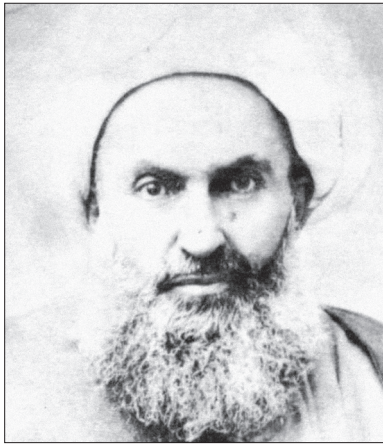
«مرحله پیش از کودتای رضاخان، در آن وقت طوری بوده است که ایرانی ها و مسلمین نمی توانستند طرح حکومت اسلامی را بدهند، از این جهت برای تقلیل ظلم استبدادهای قاجار و پیش از قاجار، بر این شدند که قوانین وضع شود و سلطنت به صورت مشروطه درآید.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۷: ۴۲۹).

شاه در مقابل علما، تسلیم شد و دستور به تأسیس عدالت خانه داد. علما نیز به درخواست شاه به تهران بازگشتند. هنگامی که علما رهسپار قم شدند، عده ای از تجار نیز به سفارت انگلیس پناهنده شدند. پس از این، جمعی از طلاب و سایر اقشار مردم نیز به جمع آنها اضافه شدند. مطالبه این جماعت نیز در آغاز همچون متحصنین قم بود (کرمانی، ۱۳۶۳: ۴۳۴). اما چندی بعد، اعضای سفارت خانه انگلیس و فراماسونرها موفق شدند درخواست مردم را «ع دالتخانه» به «مشروطه» تغییر بدهند (حسینیان، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۴). جالب این که جریان سفارت، جریان مهاجرت را تحت الشعاع خود قرار داد و به تدریج، رهبری روحانیت در رتبه دوم پس از آن قرار گرفت. سرانجام، شاه تأسیس «مجلس» را پذیرفت و فرمان مشروطیت را در سال ۱۳۳۴ ق. صادر کرد و تحصن در سفارت خانه پس از بیست و پنج روز پایان یافت. هم چنین با برکناری عین الدوله، مشیرالدوله صدر اعظم گردید (همان: ۴۴-۴۵).

پس از برگزاری انتخابات، «مجلس شورای ملی» در همان سال آغاز به کار کرد. اولین وظیفه این مجلس، تدوین «قانون اساسی» بود. در اینجا بود که تقابل و رویارویی نظری شیخ فضل الله نوری با منور الفکرها و فرنگی مآبان آغاز شد. پس از تدوین قانون اساسی، به دلیل وجود برخی ضعف ها و کاستی ها در آن، کمیسیون متمم قانون اساسی شکل گرفت که از جمله حضرات آیات طباطبایی، بهبهانی و نوری در آن حضور داشتند. در حالی که فرنگی مآبان به دنبال مبهم باقی ماندن مفاهیم و مقولات بنیادی مشروطیت همچون «آزادی»، «مساوات»، «حوزه تقنین»، «منابع تقنین» و...

واقعیت مهم و غیر قابل انکاری که در تحلیل و تفسیر حرکت علما نباید آن را از نظر دور داشت این است که همه آنها معتقد به نامشروع بودن «سلطنت» به صورت کلی و حقانیت حاکمیت «نواب عام» امام معصوم^(ع) بودند.





در حالی که فرنگی مآبان به دنبال مبهم باقی ماندن مفاهیم و مقولات بنیادی مشروطیت همچون «آزادی»، «مساوات»، «حوزه تقنین»، «منابع تقنین» و... بودند، بهبهانی و طباطبایی نیز اصراری بر روشن شدن مفاهیم یاد شده نداشتند اما از آن سو، شیخ فضل الله خواهان وضوح و شفاف سازی این مفاهیم بود.

اما شیخ بر عقیده خود پای فشاری کرد (محیط مافی، ۱۳۶۳: ۳۴۳). ایشان در این مذاکرات بر ضرورت مشروعه بودن مشروطه، قرار داشتن قوانین و آزادی و مساوات در چارچوب شریعت اسلام، ضرورت مسلمان بودن و کلاء و اخراج برخی از منورالفکرها و لامذهب ها از مجلس تأکید کرد (ترکمان، ۱۳۶۳: ۲۰۹-۲۱۳). پس از نافرمانی مانند گفت و گو، این سخنان میان شیخ و بهبهانی مبادله شد:

«مرحوم شیخ فرمود: جناب آقا! اگر از من می شنوی شما اینجا بمانید. سه مرتبه فرمود: والله، والله، والله مسلم بدانید که هم مرا می کشند و هم تو را. اینجا بمانید تا یک مجلس شورای ملی اسلامی درست کنیم و از این کفریات جلوگیری کنیم. سید گفت: نخیر، چنین نیست. شیخ گفت: اکنون باشد تا معلوم شما خواهد شد.» (همان: ۳۲۵).

موجب شگفتی ست که پیش بینی شیخ دقیقاً واقع شد و بهبهانی یک سال بعد از شهادت شیخ، در پی حمله شبانه مجاهدین مشروطه طلب به خانه اش، به قتل رسید! ترور وی به دست همان کسانی صورت گرفت که او در مقابل شیخ از آنها دفاع کرد! (ملک زاده، ۱۳۷۳: ۱۳۳۵).

مشروطه خواهان دین ستیز شیخ فضل الله را متهم کردند که با تحریک و کمک مالی شاه اقدام

به تحصن کرد، درحالی که سفیر انگلیس در ایران - که خود یکی از مخالفان سرسخت شیخ بود - در گزارش خود تصریح کرده است:

«در مورد شیخ فضل الله، شاه را متهم می کنند که او را تشویق نموده است که به این کار دست بزند. این حرف به کلی بی اساس است. شیخ در نتیجه مجادلات خودش با علمای هم طراز خود بسست نشسته است. این موضوع ارتباطی با شاه ندارد.» (معاصر، ۱۳۴۳: ۳۶۸).

فرنگی مآبان توانستند با سخنان واژگونه و تحریف آلود خود، آخوند خراسانی و مازندرانی را نسبت به شیخ بدبین ساخته و آنها را با خود همراه نمایند (حسینیان، ۱۳۸۵: ۶۶). در مقابل آیت الله سید محمد کاظم یزدی، مرجع دیگر نجف، تا پایان مواضعی همسو با شیخ فضل الله داشت و حتی در برابر تهدید شدن به مرگ از سوی مشروطه خواهان نیز، حاضر نشد قانون اساسی را تأیید کند (رضوانی، ۱۳۶۲: ۳۸). سرانجام تحصن خاتمه یافت و شیخ در سال ۱۳۲۵ ق. به تهران مراجعت کرد. با وجود این، هتاک و اتهام پراکنی جراید برضد احکام و مقدسات اسلام و ترور شخصیت شیخ فضل الله همچنان ادامه یافت. در این هنگام، شیخ فضل الله در اثر فشارهای سیاسی و حملات تبلیغاتی روشنفکران و مشروطه خواهان غربگرا، خانه نشین و منزوی شد.

محمد علی شاه که پس از مرگ پدرش مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۲۸۵ ش. به قدرت رسیده بود، اگر چه در زمان پدرش با مشروطه خواهان همراهی کرده بود، اما پس از پادشاهی، محدود شدن اختیارات از سوی مشروطه خواهان برای او ناخوشایند بود. از سوی دیگر، برخی از جراید و لویج وابسته به مشروطه خواهان، شخص شاه را بارها مورد اهانت قرار

دادند، بهبهانی و طباطبایی نیز اصراری بر روشن شدن مفاهیم یاد شده نداشتند اما از آن سو، شیخ فضل الله خواهان وضوح و شفاف سازی این مفاهیم بود. در واقع باید گفت:

«اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگر از علما که پافشاری در مشروطه خواهی می نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانون های اروپایی را نمی دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار میان مشروطه و کیش شیعی آگاهی درستی نمی داشتند.» (کسروی، ۱۳۵۷: ۲۸۷).

در همین زمان بود که روشنفکران غربگرا، دریافتند که شیخ فضل الله، مانع اصلی در مسیر وصول آنها به اهداف شان است. از این رو، اقدام به اتهام پراکنی علیه او کردند، از جمله شایعه کردند که وی از دربار پول گرفته تا در مقابل مشروطیت بایستد و یا این که در جست و جوی دستیابی به ریاست بر مجلس است. از سوی دیگر، روزنامه ها و جراید وابسته به جریان مشروطه خواهی نیز، مقالات گوناگونی را بر ضد باورها و احکام و مقدسات دینی درج می کردند.

شیخ شهید در واکنش به مقاومت کمیسیون متمم قانون اساسی، اصل پیشنهادی خود را که درباره نظارت جمعی از مجتهدان بر مصوبات مجلس بود منتشر کرد تا کمیسیون مجبور

به پذیرش آن گردد. وی توانست نظر مراجع نجف را (آیات عظام آخوند خراسانی، مازندرانی و یزدی) را به اصل پیشنهادی خود جلب نماید. از این رو، آنها در مقابل مقاومت مجلس، از طرح شیخ دفاع کردند (کسروی، ۱۳۵۷: ۳۸۱ و ۴۱۱) و طی نامه ای به مجلس اعلام کردند که این ماده «از اهم مواد لازم و محافظ اسلامیت این اساس است» (رضوانی، ۱۳۶۲: ۴۷). همچنین «بررسی نهضت مشروطه» (رسول جعفریان). سرانجام، این اصل (اصل دوم متمم قانون اساسی) در مجلس پس از کارشکنی های متعدد و با اعمال تغییراتی در سال ۱۳۲۵ ق. به تصویب رسید. نمایندگان تجددخواه از قبیل سید حسن تقی زاده، سنگ اندازی ها و مانع تراشی های بسیار در این باره کردند (کسروی، ۱۳۵۷: ۳۱۸). البته شیخ فضل الله با تغییرات اعمال شده در اصل پیشنهادی موافق نبود.

علاوه بر این، پس از مدتی، حملات و تهاجمات به شیخ و هوادارانش علاوه بر ترور شخصیت و جنگ روانی، شکل فیزیکی و خشونت رفتاری نیز به خود گرفت؛ به طوری که در چندین مورد، ایادی منورالفکرها و مشروطه خواهان سکولار، به مجالس شیخ حمله کردند. آیت الله نوری به منظور ابلاغ نظرات و آراء خود به مردم و جلوگیری از کشته شدن هوادارانش، به حرم حضرت عبدالعظیم^(۱) پناه برد و در آنجا تحصن کرد. در طول مدت تحصن، او از منبر و انتشار روزنامه ای با عنوان «لایحه» در راستای روشنگری و مقابله با نقشه های شوم شرع ستیزان فرنگی مآب بهره برد. همچنین برخی از علما و مجتهدین نیز به شیخ پیوستند و متحصن شدند (حسینیان، ۱۳۸۵: ۶۰-۶۱). چندی بعد، آقایان طباطبایی و بهبهانی برای منصرف کردن شیخ فضل الله از ادامه تحصن و اظهار مخالفت، راهی حرم شدند و با وی به مذاکره نشستند،

طایفه امامیه، بهتر و کامل ترین قوانین الهیه را در دست داریم؛ چون که این قانونی است وحی فرموده او را خداوند عالم به سوی اشرف رسلش و خاتم انبیاء اش و وحی فرموده که "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی" (ترکمان، ۱۳۶۲: ۵۶).

وی گستره قانون الهی را فراتر از «عبادیات» معرفی کرده و آن را متضمن «احکام سیاسی و اجتماعی» برشمرده است و نتیجه گرفته که مسلمین نیازمند «جعل قانون» نیستند:

«این قانون الهی ما، مخصوص به عبادات نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسیة بر او وجه اکمل و اوفی داراست، حتی ارش الخدش. لذا ما ابدا محتاج به جعل قانون نخواهیم بود.» (همان: ۵۶-۵۷).

علاوه بر این، شیخ شهید با استناد به برهان «علم مطلق الهی» نیز، جعل قانون را روا ندانسته و آن را ملازم با انکار نبوت قلمداد نموده است:

«ماها باید بر حسب اعتقاد اسلامی، نظم معاش خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند و لابد چنین قانون منحصر خواهد بود به قانون الهی؛ زیرا اوست که جامع جهتین است؛ یعنی نظم دهنده دنیا و آخرت است. اگر کسی را گمان آن باشد که ممکن است و صحیح است جماعتی از عقلا و حکما و سیاسیون جمع شوند و به شوری ترتیب قانونی بدهند که جامع این دو جهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد، لابد آن کس از ربقه اسلام خارج خواهد بود؛ چون اسلام بدون اقرار به نبوت محقق نیست و اقرار به نبوت به غیر دلیل عقلی متصور نیست و دلیل بر نبوت، سوای احتیاج ما به چنین قانونی و جهل و عجز ما از تعیین آن نمی باشد و اگر خود را قادر بر آن بدانیم، پس دیگر دلیل عقلی بر نبوت نخواهیم داشت.» (همان: ۵۷).

ایشان در ادامه، تصریح کرده که «مقتضیات عصر» نمی تواند به تغییر یا تکمیل قوانین اسلام منجر گردد؛ زیرا در این صورت، «خاتمیت» و «کمال دین» مورد تردید قرار می گیرد:

«اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر، تغییر دهنده بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آن است، چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است؛ به جهت آن که پیغمبر (ص) ما خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین است. خاتم آن کسی است که آن چه مقتضای صلاح حال عباد است الی یوم الصور، به سوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد. پس بالبدیهه چنین اعتقاد، کمال منافات را با اعتقاد به خاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت به حکم قانون الهی، کفر است.» (همان: ۵۷).

جعل قانون امری است که تنها از ناحیه خداوند و به واسطه پیامبران تشریحی انجام می پذیرد و صورتی غیر از این، مورد تأیید شرع مقدس نیست:

«پس جعل قانون کلاً ام بعضاً منافات با اسلام دارد و این کار، کار پیغمبری ست، لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود، بعضی از احکام پیغمبر سابق را امضا می فرمود و بعضی را تغییر می داد تا آنجا که خاتم انبیاء صلی الله و علیه و آله مبعوث شد و دین خدا را کاملاً بیان فرمود. لذا او خاتم انبیاست و قانون الهی که او آورد دیگر نقص نخواهد داشت، حتی نسبت به تمام ایام و نیز نسبت به تمام مردم.» (همان: ۵۷-۵۸).

البته وی تذکر می دهد که تعیین دستورالعمل ها و بخش نامه های حکومتی برای تنظیم اعمال مامورین دولت از این حکم مستثنی است و مشمول ممنوعیت جعل قانون واقع نمی شود، به شرط آن که هم در حوزه «صغریات» باشد و هم مشتمل بر منکری نباشد:

«اگر کسی بخواهد به جهت امور شخصی خودش ضابطی مقرر کند، منع و قبولش چون مربوط به عموم ناس نیست، ربطی به احدی ندارد، مگر آن که مشتمل بر منکری باشد که در این صورت، با اجتماع شرایط، مورد نهی

دادند. علاوه بر این، در سال ۱۳۲۵ ق.، اتابک اعظم را جلوی مجلس ترور کردند. حتی نقشه ترور شاه نیز طراحی شد و به اجرا درآمد اما نافرجام ماند و شاه جان سالم به در برد. سرانجام، شاه به خشم آمد و در سال ۱۳۲۶ ق. ۱۲۸۷/ش، مجلس را به توپ بست و به این ترتیب، مجلس مشروطه خواهان منحل گردید و دوران «استبداد صغیر» آغاز شد. چندی بعد در سال ۱۳۲۷ ق. ۱۲۸۸/ش. تهران به اشغال مشروطه خواهان درآمد و دوباره مجلس افتتاح شد.

در حالی که احتمال محاکمه شیخ فضل الله در شرایط جدید می رفت، نماینده ای از سفارت روس به منزل شیخ آمد و ایشان را دعوت به پناهنده شدن در سفارتخانه کرد، اما «حاج شیخ جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. گفت: خطر جانی دارد. شیخ گفت: زهی شرافت و آرزومند!» (اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۲۵۴). وی در مقابل فرد دیگری که به ایشان پیشنهاد پناهنده‌گی به سفارت کرده بود، به یک بیرق خارجی اشاره نموده و گفته بود: «این را فرستاده اند که من بالای خانه ام بزنم و در امان باشم، اما رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده ام حالا بیایم و بروم زیر بیرق کفر؟!» (ترکمان، ۱۳۶۳: ۲۸۳).

فاتحان تهران، تصمیم به اعدام شیخ فضل الله گرفتند. از این رو، در سال ۱۳۲۷ ق.، شبانه ایشان را دستگیر و در نظمیة زندانی کردند و پس از یک محاکمه نمایشی به دادستانی یک روحانی نمای فراماسونر (ر. ک. فراموشخانه و فراماسونری در ایران اسمائیل رائین و تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی) به نام شیخ ابراهیم زنجانی، وی را به اعدام محکوم کردند. ایشان در دادگاه، با صلابت و ایمان قاطع، از نظرات انتقادی خود درباره مشروطیت سکولار دفاع، و فرمانده شهربانی و دادستان را تحقیر کرد. سرانجام، این عالم مظلوم را در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ ق. در میدان توپخانه و در میان انبوه مشروطه خواهان مسرور به دار آویختند و حتی به اشکال مختلف، به جنازه این عالم دینی و مجتهد طراز اول، اهانت و بی احترامی کردند! امام خمینی درباره به شهادت رسیدن این شخصیت عظیم القدر گفته اند:

«مرحوم شیخ فضل الله ایستاد که مشروطه باید مشروعه باشد؛ قوانین باید قوانین اسلام باشد. اگر همان وقت که ایشان این را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجی ها که یک چنین قدرتی را در روحانیت می دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸: پ: ۳۵۸).

فصل دوم:

نظریه سیاسی شیخ فضل الله نوری در تقابل با مشروطیت سکولار

۱ - مجلس و قانونگذاری

شیخ فضل الله نوری در کتاب «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل»، تفسیر خود را درباره قانون و قانونگذاری از نظرگاه اسلام، به صورت دقیق و شفاف مطرح ساخته است. او در ابتدا ضمن تأکید بر ضرورت وجود قانون در زندگی اجتماعی نوع انسان، «قانون الهی» را برترین قانون دانسته است:

«اگرچه حفظ نظام عالم محتاج به قانون است و هر ملتی که تحت قانون داخل باشند و بر طبق آن عمل نمودند، امور آنها به استعداد قابلیت قانون شان منظم شد، ولی بر عامه متدبیین معلوم است که بهترین قوانین، قانون الهی است و این مطلب از برای مسلم، محتاج به دلیل نیست و بحمدالله ما

قانونگذاری می پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام، یگانه قدرت مقننه است. (همان: ۴۴).

جالب است که روشنفکری چون آخوندزاده با صراحت از تضاد مشروطه غربی با اسلام سخن گفته است:

«به خیال شما چنان می رسد که گویا به امداد احکام شریعت، کونستیتوسیون [مشروطه] فرانسه را در مشرق زمین مجری می توان داشت. حاشا و کلا، بلکه محال و ممتنع است.» (آخوندزاده، ۱۳۵۵: ۱۰۱).

حتی آن گاه که مشروطه خواهان اصل ضرورت مطابقت مصوبات مجلس را با قوانین شریعت پذیرفتند، باز هم شیخ شهید کار را تمام شده نپنداشت، بلکه با تیزبینی اعتقادی و هوشمندی سیاسی خاص خویش دریافت که این اصل در ذیل اصل دیگر قانون اساسی که بر متغیر بودن تمامی مفاد و مواد قانون اساسی تصریح داشت قرار گرفته است، حال آن حاکمیت قوانین اسلامی باید به یک اصل ابدی و لایتغیر تبدیل گردد:

«اگر در اساسیه، محض تدلیس از باب لابدی نوشتند باید موادش مطابق باشد ولی باز در همان نوشتند که تمام مواد قانونیه قابل تغییر است و از آن جمله مواد ماده موافق شرع بودن اوست و او را استثناء نکرده اند و به حکم این ماده، آن هم تغییر داده می شد به قوه جبریه قانون مشروطه مطلقه. و حالا هم محض بستن دهان من و تو، اسم شرع را به زبان می رانند و لذا عملشان تماماً برخلاف و فاسد بود.» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۶۴-۶۵).

اشکال مهم دیگری که وی به مجلس مشروطه گرفت این بود که مجلسیان به عنوان «وکیل مردم» قصد مداخله در «امور عامه» را دارند، حال آن که تصرف در «امور عامه» محتاج برخورداری از «ولایت شرعی» است نه «وکالت عرفی»! از این رو، وارد شدن در این حوزه به معنای غصب حق معصوم^(۹) و نواب عام ایشان است:

«بر فرض که این اساس از برای جعل قانون جدید که کفر است نبود، ولی لابد بودند که تکلم کنند در امور عامه؛ یعنی در اموری که مربوط به تمام رعایای مملکت باشد، بلکه سواى امور عامه را از وظیفه خود خارج می دانستند. با این وصف، پس چرا به اعضای آن وکیل می گفتند؟! مگر نمی دانید که در امور عامه، وکالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیه است. یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس، مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و ربطی به دیگران ندارد و دخالت غیر آنها در این امور حرام است و غصب نمودن مسند پیغمبر^(ص) و امام علیهم السلام است. آیا نشنیدید که ائمه ما فرمودند در زمان غیبت، فساد به حدی می رسد که تکلم می کنند در امور عامه اشخاصی که حق تکلم در امور عامه را ندارند؟! ای عزیز! مگر نمی دانی که اگر غیر اهل در این مسند نشست، واجب است منع آن از این شغل و حرام است حمایت او؟! مگر نمی دانی که این کار از غیر نواب عام، غصب حق محمد^(ص) و آل محمد است؟!» (همان: ۶۷).

از این رو، مجتهد طراز اول تهران نتیجه گرفت که «این عده قلیل به تدلیس و تلبیس می خواستند که قانون و دین اسلام را تغییر بدهند.» (همان، ص ۶۲). ایشان اعتراض کرد که «اگر مقصود حفظ شرع بود نمی گفتند که مشروطه محبوب ماست، نخواهیم راضی شد که کلمه مشروطه نزد او نوشته شود؟!» (همان: ۶۳).

پس از تدوین قانون اساسی، شیخ فضل الله که به درستی دریافته بود که منورالفکرها در آن سوی لفظ مشروطه، قصد دارند از طریق به کارگیری واژه ها و مفاهیم دوپهلویی همچون آزادی و مساوات، در خرمن احکام دین آتش افکنند و «این اساس را به اندک زمانی به جایی خواهند رساند که به سبب قوانین آن، اسمی و رسمی از اسلام باقی نماند» (همان: ۶۰)، اصل پیشنهادی

از منکر است از روی قانون الهی. و لذلک اگر سلطان اسلام اراده فرماید که دستورالعملی به جهت عمل مأمورینش معین نماید که اهل مملکتش مورد تعدیات اشخاص مأمورین واقع نشوند، آن هم در صفویات بسیار خوب است؛ اهل و محل ولی امضاء و انفاذ آن ربطی به وظیفه نواب عام و حجج اسلام ندارد.» (همان: ۵۸).

پس از بیان این توضیح ها و استدلال ها، آیت الله نوری، مسأله تقنین در مجلس مورد نظر مشروطه خواهان را مورد کالبد شکافی قرار داده و شقوق فرضی مختلف آن را به دقت استخراج کرده و کاویده و به هر یک پاسخ داده است. ایشان در مجموع، چهار معنا را برای تقنین در این مجلس برشمرده است:

- اول. جعل قانون از طریق رجوع به منابع غیر دینی.
- دوم. جعل قانون از طریق رجوع به منابع دینی با تکیه بر استحسان.
- سوم. جعل قانون در قلمرو صفویات حکومتی.
- چهارم. کشف (استنباط) قانون از طریق رجوع به منابع دینی چهارگانه. وی اظهار داشته است:

«این دارالشوری که مردم خواستند منعقدش نمایند و از روی موافقت باطباع با اکثریت آراء تعیین قانون کنند اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود چنان که این هیئت را مقننه می خوانند، بی اشکال تصدیق به صحت آن منافات با اقرار به نبوت و خاتمیت و کمال دین داشت. و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود؛ اولاً آن که ابتدا ربطی به آن جماعت نداشت و بالکلیه از وظیفه آن هیئت خارج بود و ثانیاً آن که عمل به استحسان عقلی است و حرام. و اگر مقصود آنها تعیین قانونی بود مخصوص به صفویات اعمال مأمورین دولت، که ابتدا ربطی به امور عامه که تکلم در آن از مخصوصات شارع است نداشت. پس اسم شرع و قرآن چرا می بردند و تسک به ذیل امضاء و انفاذ حجج اسلام چرا می زدند و مخالف آن را چرا محاد و معاند با امام می خوانند؟! و اگر مقصود آنها تعیین قانون الهی و اجراء و تقویت آن بود، عوام و فرق مختلفه را چه مدخلیت در این امر بود و چرا از آن ها در امور عامه رأی می طلبیدند و چرا اسمی از دلیل شرعی از آن نمی بردند و در صورت مخالفت هریک از آنها که اسم مطابقه می برد، تعرض به او می کردند؟!» (همان: ۵۸-۵۹).

از نظر شیخ فضل الله، مجلس مشروطه در پی قانونگذاری سکولاریستی و مبتنی بر رأی اکثریت بود:

«حقیقت مشروطه عبارت از آن است که منتخبین از بلدان به انتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و این ها هیئت مقننه باشند و نظر به مقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آراء بنویسند، موافق مقتضی عصر به عقول ناقصه خودشان، بدون ملاحظه موافقت و مخالفت با شرع اطهر، بلکه هر چه به نظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد او را قانون مملکتی قرار بدهند، مشروط به اینکه اساس تمام مواد آن قانون، به دو اصل میشوم که مساوات و حریت افراد سکنه مملکت است باشد.» (همان: ۶۴).

از نظر امام خمینی نیز این صورت و معنا از مشروطیت، قابل جمع با اسلام نیست:

«حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است؛ البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین و آرای اشخاص و اکثریت باشد.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۴۳).

بر اساس نظر امام، همان گونه که شیخ فضل الله نیز تصریح داشت، این امر بدان دلیل است که در اسلام، «جعل قانون» منحصر به خداوند است: «فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است که نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیم ها به

از جمله، می توان به نطق وی در جمع مهاجران در حرم حضرت عبدالعظیم^(ع) اشاره کرد که در تاریخ ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۶ ق. در روزنامه اش درج شده است:

«من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم، بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس، بیش از همه کس می دانم؛ زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند، هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می توانید این مطلب را جویا شوید. الان هم من همان هستم که بودم. تغییر در مقصد و تجدیدی در رأی من به هم نرسیده است. صریحا می گویم همه بشنوید و به غائبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را می خواهم که عموم مسلمانان آن را می خواهند؛ به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی را می خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی (ص) و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد. اختلاف میانه ما و لامذهب هاست که منکر اسلامیت، و دشمن دین حنیف هستند؛ چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبعیه فرنگی مشرب. طرف من و کافه مسلمین، این ها واقع شده اند و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمان ها این فقره را مشتبه کنند و نگذارند که مردم ملتفت و متنبه شوند که من و آنها، همگی هم رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم.» (همان: ۲۴۶-۲۴۵).

۲- آزادی

شیخ فضل الله، تفسیر و معنایی از آزادی که مقید به قوانین و احکام اسلامی نباشد و مرز و حریم شریعت را درنوردد، نپذیرفته و این گونه آزادی و حریت را، مقبول مشروطه خواهان سکولار و حاکم بر فضای اجتماعی و سیاسی آن هنگام دانسته است. وی با بیان این که «قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۵۹)، در تقبیح و نکوهش مفاسد و منکرات مترتب بر آزادی فارغ از ضوابط اسلامی چنین نگاه داشته است:

«مگر نمی دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره، منافی با قانون الهی است؟! مگر نمی دانی فائده آن، آن است که بتوانند فرق ملاحظه و زناقه، نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لویج بدهند و سب مؤمنین و تهمت به آنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه بیچاره بنمایند؟! [...] کدام جریده نوشته شد که مشتمل بر طعن به اسلام و اسلامیان نبود؟!» (همان: ۶۰).

ایشان سپس به مصادیق اجتماعی حاکمیت آزادی غربی و اباحه گری در آن مقطع زمانی اشاره کرده است:

«اگر اعطاء حریت نشده بود آن خبیث در محضر عمومی این همه انکار ضروری نمی کرد [...] و آن ملحد نمی گفت که قانون مثل قرآن محترم است و آن بی دین در جریده نمی نوشت که باید عمل به قرآن کنیم و امروز این قانون قرآن ماست و مجلس کعبه و باید در حال احتضار، پا را به سوی آن بکشند! خدا دهانت را بشکند! و اگر حریت

سرنوشت سازی را مطرح ساخت که با مقاومت مشروطه خواهان سکولار مواجه شد. این اصل با تغییراتی در مجلس شورای ملی به تصویب رسید تا به نظام نامه اساسی ملحق شود:

«معین است که تشخیص موارد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامی، در عهده علمای اعلام (ادام الله برکات و جوهوم) بوده و هست. لذا مقرر است در هر عصری از اعصار، انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس، در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد، عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب، مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییر پذیر نخواهد بود.» (همان: ۳۷۷-۳۷۸).

مجلسیان شرط کردند که اعضای هیئت یاد شده را خود نمایندگان از میان پیشنهادات مراجع انتخاب کنند. شیخ شهید، این شرط را نپذیرفت و در یکی از شماره های روزنامه خود که در تاریخ هجدهم جمادی الثانی ۱۳۲۵ ق. منتشر شد تأکید کرد که باید:

«فصل داهر بر مراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول مجتهدین در هر عصر بر مجلس شوری به همان عبارت که همگی نوشته ایم بر فصول نظام نامه افزوده شود و هم مجلس شوری را به هیچ وجه حق دخالت در تعیین آن هیئت از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب و تعیین و سایر جهات راجعه به آن هیئت، کلیه با علماء مقلدین هر عصر است لا غیر.» (همان: ۲۶۷-۲۶۸).

شاید بتوان گفت که این تأکید شیخ فضل الله به دو دلیل بود (حسینیان، ۱۳۸۵: ۹۹):

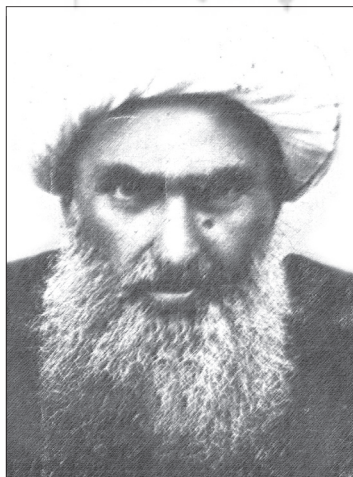
اول. مستقل نگاه داشتن هیئت ناظر از نمایندگان مجلس به منظور تقویت امکان تصمیم گیری قاطع و وام دار نبودن آنها.

دوم. مشروعیت بخشیدن به قوانین از طریق تنفیذ مراجع که با انتخاب شدن اعضای هیئت ناظر از سوی آنها محقق می گردد.

افزون بر این، به منظور شفاف سازی بیشتر و سلب نمودن امکان سوء تفسیر از قانون اساسی، وی تأکید کرد که «در نظام نامه اساسی مجلس، بعد از لفظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۲۶۷).

مشروطه خواهان فرنگی مآب در مقابل روشنگری های اعتقادی شیخ فضل الله نوری، از آن جا که منافع و آمال شیطانی خویش را در معرض خطر و نابودی می دیدند و می دانستند که اگر مراجع و علما دریابند که آنها اهداف سکولاریستی و ضد دینی در سر می پروراند دیگر امکان بقا و جایابی در قدرت سیاسی نخواهد داشت، جنگ روانی وسیعی را علیه وی تدارک دیدند و در جراید و شب نامه ها و انجمن ها و اجتماع ها، شیخ را منکر اصل مجلس شورای ملی معرفی کردند. شیخ مظلوم، بارها و بارها لب به سخن گشود و تصریح کرد که تضادش نه با اصل مجلس، که با غریبزدگان و لامذهبیانی ست که مجلس را به تصرف خود درآورده و قلم و زبان شان در راستای اضمحلال اسلام به جریان افتاده است.

فرنگی مآبان توانستند با سخنان واژگونه و تحریف آلود خود، آخوند خراسانی و مازندرانی را نسبت به شیخ بدبین ساخته و آنها را با خود همراه نمایند. در مقابل آیت الله سید محمد کاظم یزدی، مرجع دیگر نجف، تا پایان مواضعی همسو با شیخ فضل الله داشت و حتی در برابر تهدید شدن به مرگ از سوی مشروطه خواهان نیز، حاضر نشد قانون اساسی را تأیید کند.



کردند.»

ه. «تمام ملل زمین باید در حقوق، مساوی بوده؛ ذمی و مسلم، خون شان متکافو باشد و با همدیگر درآمیزند و به یکدیگر زن بدهند و بگیرند.»

و. «الوهیت خدای مشروطه است»

ز. «اباحه مسکرات»

ح. «اشاعه فاحشه خانه ها»

ط. «حضرت حجت ابن الحسن (عج) را امام موهوم می خواندند»

ک. «صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن

مجلس شوری دریدن و پاشیدن»

در نظام نامه اساسی نیز فقرات و موادی وجود داشت که شیخ فضل الله

آنها را مغایر با شریعت اسلام قلمداد کرد. بدین سبب اعلام نمود:

«چون نظام نامه اساسی مجلس را از روی قانون های خارج مذهب ما

نوشته اند، محض ملاحظه مشروعیت و حفظ اسلامیت آن، پاره تصرفات در

بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است. باید آن فصول نیز

به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده اند مندرج شود.» (همان: ۲۶۸)

به عنوان مثال، وی به این عبارت مندرج در نظام نامه اساسی اشاره کرد که «مطبوعات مطلقاً آزاد است». ایشان بر این باور بود که این قانون با شریعت ما نمی سازد زیرا در اسلام، نشر کتب ضلال، اشاعه فحشا، غیبت، تهمت، سب علماء اسلام و ... حرام است (همان: ۲۶۸).

امام خمینی نیز همچون شیخ فضل الله بر این باور بودند که «آزادی این نیست که قلم بردارید و هر چه دلتان می خواهد بنویسید، ولو برضد اسلام باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ب: ۱۱۹) و «آزادی به شکل غربی آن موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می شود که از نظر عقل، محکوم است» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ ت: ۴۳۵).

۳ - مساوات

در کنار آزادی، شعار و مطالبه دیگر مشروطه خواهان، مساوات و برابری بود. شیخ شهید، مساوات و برابری را آن گونه که مشروطه خواهان تعبیر و معنا می کردند، منافی قوانین اسلام قلمداد می کرد؛ زیرا معتقد بود که «بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه به مساوات» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۵۹). وی در اثبات مدعای خود نوشته است: «مگر نمی دانی که لازمه مساوات در حقوق از جمله آن است که فرق ضاله و مضله و طایفه امامیه، نهج واحد محترم باشند و حال آن که حکم ضال یعنی مرتد، به قانون الهی آن است که قتل شان واجب است و زن شان به این است و مال شان منتقل می شود به مسلمین از وارثان شان.» (همان: ۵۹).

به راستی اگر مشروطه خواهان، مخالفتی با احکام مبین اسلام نداشتند برداشتی غربی از مساوات مطرح نمی کردند و اختلافاتی که در قانون الهی نسبت به اصناف مخلوق لحاظ شده است را نادیده نمی گرفتند.

۴ - خودی و غیر خودی

شیخ فضل الله نوری در کنار اشاره به لغزش ها و کج روی های یاد شده مشروطه و مشروطه خواهان، به نفوذ جریان ها و عناصر فرهنگی فرنگی مآب که تقید و تعهدی به اسلام ندارند نیز به شدت اعتراض کرد. این اعتراض و اشکال در دو لایه قابل بررسی است. اول این که، چرا باید دولت انگلیس به ماجرای مشروطیت راه یابد و هدایت آن را به دست گیرد؟! و چرا باید مسلمین به سفارتخانه این دولت که دولت کفر است

نبود [...] احترام سید و مولای ما ابوالفضل آن مظهر و رع امیرالمؤمنین (ع) را نگاه می داشتند و شرافت تربت را غنیمت می شمردند و تشیع را فخر خود می دانستند، نه آن که انکار او را در جراید خود بنمایند و مسالک طالب اوف که طریق اضمحلال تشیع را نوشته به اعلی قیمت بخرند! اگر حریت نبود آن خبیث نمی نوشت که قانون قرآن، امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره امروز ما را کافی باشد! اگر حریت نبود این همه منکرات در معابر شایع نمی شد!» (همان: ۶۱).

ایشان به درستی مشروطه خواهان را مورد اتهام قرارداد که «چرا این همه جراند پر از کفر را که سبب تضعیف عقاید مسلمین بود منع نمی کردند؟!» (همان: ۶۴).

روزنامه شیخ فضل الله در تاریخ هجدهم جمادی الثانیه ۱۳۲۵ ق، بخشی از کفریات و منکرات مندرج در روزنامه ها و شب نامه ها یا رایج در مناظر و محافل در دوره پس از افتتاح مجلس را نقل کرده که تأمل در آنها، آشکارا ما را به سوی این نتیجه سوق می دهد که آزادیخواهان و مشروطه طلبان فرنگی مآب، به واقع در پی برچیدن بساط شریعت اسلام و اضمحلال معارف و احکام آن بودند (همان: ۲۶۲-۲۶۴):

الف. «آن قوانینی که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است، باید همه را با اوضاع و احوال مقتضیات امروز مطابق ساخت.»

ب. «امروز در فرنگستان، فیلسوف ها هستند؛ خیلی از انبیاء و مرسلین آگاه تر و دانا تر و بزرگ تر.»

ج. «مردم بی تربیت ایران، سالی بیست کرور تومان می برند و قدری آب می آورند که زمزم است و قدری خاک که تربت است.»

د. «اگر این مردم، وحشی و بربر نبودند این همه گوسفند و گاو و شتر در عید قربان نمی کشتند و قیمت آن را صرف پل سازی و راه پردازی می



اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر داعیان ثابت [...] قانوناً و شرعاً منعزل است. منعی از دخول در مجلس ملی [...] واجب و تبعیدش از مملکت ایران فوراً لازم و اندک مسامحه و تهاون، حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السلام [است].» (رائین، ۱۳۵۵: ۱۱۱).

حال آن که مراجع و علما از این واقعیت غافل بودند که جریان مشروطه دیگر از قلمرو اختیار و هدایت آنها خارج شده و سمت و سوی دیگری یافته و فتوای صریح آنها، نه تنها به کام مشروطه خواهان خوش نمی آید، بلکه اساساً مورد اعتنا قرار نمی گیرد:

«طرفیان این دو روحانی در نجف و سران اعتدال در تهران پنداشتند که با یک فتوا از نجف می توان هر کار را انجام داد. آنان می بایست از قتل و تبعید نوری و آخوند زنجانی که از طرف دولت مشروطه به عمل آمد نتیجه گیرند که احترام حریم روحانیت در دولت مشروطه از عصر استبداد کمتر است. افسوس! ندانستند که نفوذ قفقاز و استانبول و پاریس در میان مشروطه خواهان کمتر از نجف نیست.» (مجتهدی، ۱۳۵۷: ۱۶۲).

از سوی دیگر، فتوای افساد تقی زاده، دیگر اکنون به چه کاری می آمد؟! حال که شیخ فضل الله به دار آویخته شد و بهیمانی در خانه اش به ضرب گلوله مشروطه خواهان به قتل رسید و جراید و مطبوعات، هر چه خواستند بر ضد احکام و معارف حقه اسلام منتشر کردند، روشن است که چندان اثر سازنده و راهگشایی بر این فتوا و مواضعی از این دست مترتب نمی شد!

«اگر اظهارهای حاج شیخ، جدی گرفته می شد، روحانیت و مرجعیت، پلی برای عبور روشنفکران غربگرا قرار نمی گرفت تا پس از بهره برداری و بی خاصیت شدن، تخریب شود.» (حسینیان، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

همین جماعت آزادی خواه، سید محمد طباطبایی را که از رهبران اصلی مشروطه بود، با تهدید خانه نشین کردند تا میدان برای یکه تازی آنها فراخ و بی مانع شود. از این رو، نقل شده که طباطبایی تا پایان عمر، همواره از برپایی مشروطیت اظهار پشیمانی می کرد. (همان: ۱۰۷).

در حقیقت، بخشی از مراجع و علما در نهضت مشروطه، چنین سیری را پیمودند:

اول. به دستگیری رهبری اصلی و هدایت نهضت عدالت خواهی اسلامی.
دوم. تبدیل شدن به اسباب و ابزار تحصیل اغراض فاسد منورالفکرهای غریزه.

سوم. حذف و کنار زده شدن از متن تحولات مشروطیت.
مرحله سوم پس از استبداد صغیر و افتتاح مجلس دوم در سال ۱۳۲۷ ق. ۱۲۸۸ ش.، اندک اندک آغاز شد:

«روشنفکران که تا دیروز برای براندازی حکومت استبدادی به نفوذ کلمه روحانیون نیاز داشتند، اینک هنگام استقرار نظام مشروطه، از قدرت روزافزون آنان به وحشت افتادند و به چشم می دیدند که قدرت سیاسی از دست حکومت استبدادی به دست روحانیون می افتد و این را نمی توانستند برتابند.» (آجودانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

نفوذ و کارشکنی های فرنگی مآبان سکولار سبب گردید که مشروطه و مجلس در راهی قرار گیرد و به سوی غایتی روان شود که مغایر با مطالبات نخستین مراجع و علما بود. ثمرات و نتایج مشروطه نیز آن شد که مراد و مقصود فاعلان اصلی آن نبود: با کنار رفتن استبداد قاجار، استبداد پهلوی و شخص رضاخان استقرار یافت که بسیار سیاه تر و فراگیرتر بود؛ استعمار انگلیس و سایر دولت های بیگانه نه تنها ادامه یافت، بلکه وسعت بیشتری یافت؛ دولت های دست نشانده و مجالس فرمایشی، مانع از تحقق واقعی حاکمیت ملی شدند؛ هیئت مجتهدین ناظر بر مصوبات تنها در یک سال

پناهنده شوند و از آن یاری بطلبند؟! »

«اگر مقصود تقویت اسلام بود، انگلیس حامی آن نمی شد و اگر مقصود، عمل به قرآن بود عوام را گول نداده، پناه به کفر نمی بردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمی دادند و حال آن که چند آیه در کلام الله هست که می فرماید کفار را ناصر و دوست و محل اسرار خود قرار ندهید! آخر مقبول کدام احمق است که کفر حامی اسلام شود و ملوک نصاری، حامی اسلام باشد؟!» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۶۳).

امام خمینی نیز از مداخله پنهان و منفعت جویانه انگلیس در ماجرای مشروطه سخن گفته و اهداف آن را چنین برشمرده است:

«توطئه ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد این بود که نفوذ روسیه تزاری را در ایران از بین ببرد و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی، احکام اسلام را از میدان عمل و اجرا خارج کند.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۱۵).

دیگر آن که چرا باید منورالفکرهای دین ستیز و وابسته به دولت های خارجی و گروههای ضاله و فاسدالعقیده، در مجلس شورای ملی نفوذ کنند و حتی فراتر از این، قدرت برتر را در دست گیرند؟! »

«اگر مقصودی حفظ حمای اسلام و مسلمین بود چرا عدلیه را مجمع این اشخاص معلوم الحال کردند؟!» (ترکمان، ۱۳۶۲: ۶۲).

«اگر بنای آن بر حفظ دولت اسلام بود چرا یک عضوی از روس پول می گرفت و دیگری از انگلیس؟!» (همان: ۶۴).

«اول کسی که در آن مجمع حاضر بود همان فرق ضاله بودند و جان فشانی آنها از همه زیادتیر بود، بلکه کار به جایی رسانده بودند که در واقع، اقوی عضو این اساس، آنها بودند. [...] و در واقع بر اولوالالباب واضح بود که اهل مجلس، آلت منفعله این فرق بودند.» (همان: ۶۷).

از این رو، یکی از پیشنهادات آیت الله نوری که سخت بر آن تأکید می کرد، خروج این عده از مجلس و اختصاص فصلی در قانون اساسی برای اجرای احکام اسلام درباره آنها بود:

«فصلی راجع به اجرا احکام شرعیه درباره فرقه بابیه و سایر زنادقه و ملاحده در نظام نامه اساسیه منظور و درج گردد.» (همان: ۲۶۸).

البته این پیشنهاد مورد قبول مراجع نجف نیز بود، چنان که آیت الله آخوند خراسانی و آیت الله مازندرانی در همان زمان نسبت به نفوذ عناصر غربگرای غیر مسلمان در مجلس هشدار دادند و طی نامه ای درخواست کردند که ماده ای برای رفع این خطر به قانون اساسی اضافه شود:

«و چون زنادقه عصر به گمان فاسد حریت، این موقع را برای نشر زندقه و الحاد، مغتنم و این اساس قدیم را بدنام نموده و لازم است ماده ابدیه دیگر در رفع این زنادقه و اجراء احکام الهیه - عراسمه - بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا [...] فرق ضاله مایوس و اشکالی متولد نشود.» (رضوانی، ۱۳۶۲: ۴۷).

البته هیچ یک از مراجع و علما در حد شیخ فضل الله نسبت به نفوذ و رسوخ گروهها و افراد منحرف و غریزه از خود حساسیت نشان ندادند و بر آن پافشاری نکردند. حتی برخی از آنها در صف موافقان و توجیه گران مشروطه خواهان آزادیخواه و غربگرا قرار گرفتند و دوراندیشی های شیخ را مذمت نمودند. واقعیت این است که آنها خطرها و تهدیدهایی را که مدت ها پیش شیخ فضل الله دریافت، پس از شیخ به چشم خود دیدند و دریافتند. بعد از آن که کسی چون سید حسن تقی زاده، آشکارا نشان داد که در پی استحاله احکام اسلام و دین سوزی است و حتی در ترور آیت الله بهیمانی مشارکت جست، از سوی دو مرجع نجف متهم به افساد شد:

«چون ضدیت مسلک سید حسن تقی زاده که جداً تعقیب نموده است با

چالش کشیده نشد و با آنها معارضه نگردید(عنایت، ۱۳۸۰: ۲۸۵).

نتیجه گیری: نظریه انتقادی یا نظریه توجیهی؟!

همه «مراجع و علمای دینی» که نقشی فعال در جنبش مشروطیت ایفا کردند، مقاصد و انگیزه هایی اسلامی و الهی در ذهن خود پروراندند. آبشخور نظری آنها در باب سیاست و عمل سیاسی، یکسان بود. همه آنها بر این باور بودند که تنها حکومت ایده آل و مشروع در دوران غیبت امام معصوم^(ع)، حکومت فقیهان و نواب عام است و سایر اقسام و اشکال حکومتی، نامشروع و طاغوتی است. از سوی دیگر، آنان می دانستند که بر مبنای تفکر سیاسی شیعی، در زمانی که امکان محقق سازی این صورت از قدرت سیاسی وجود ندارد، ناگزیر باید به حداقل ها بسنده کرد و در حد مقدرات و امکانات، مقدمات و اسباب بسط عدالت و ارزش های اسلامی را فراهم نمود. از این رو، اگرچه آنها «سلطنت» را مطلقاً حکومتی غاصبانه و نامشروع می انگاشتند، ولی در عین حال، مفسده مترتب بر «سلطنت مقیده» را بسیار کمتر از «سلطنت مطلقه» می یافتند. به این سبب، تلاش کردند تا حکومت استبدادی و خودکامه را در چارچوب عدالت و ضوابط دینی، محصور ساخته و قدری از مظالم و مفسدات آن بکاهند. از نظر آنها عدالت خانه و مشروطه و مجلس، وسایل و ابزارهایی برای تحصیل این غرض بود.

اما در کنار این تفسیر و تلقی از جنبش مشروطیت، یک نیروی اجتماعی دیگر نیز در عرصه حضور داشت و به نقش آفرینی می پرداخت که با وجود آن که معنای دیگری از مشروطه خواهی اراده می کرد، اما غالباً به منظور بهره کشی از قدرت اجتماعی روحانیت برای پیشبرد مشروطیت مورد نظر خود، زبان به صراحت نمی گشود و گاه و بی گاه، در پرده و دو پهلو سخن می گفت. البته این مشی، کلیت نداشت؛ چراکه برخی از فعالان این نیروی اجتماعی جدید نیز، اغراض فاسد و ملحدانه خویش را با صراحت و شفافیت، یا در مناظر و محافل بر زبان جاری می ساختند و یا در جراید و شب نامه ها، بر صفحه کاغذ می نگاشتند. این نیروی اجتماعی جدید، «روشنفکران» بودند که به عنوان یک طبقه اجتماعی - هرچند اندک و محدود - به تازگی تولد یافته بودند. روشنفکرانی چون ملکم خان ناظم الدوله، فتحعلی آخوند زاده، سید حسن تقی زاده، عبدالرحیم طالبوف، یوسف خان مستشارالدوله، آقاخان کرمانی و دیگران، آنچنان شیفته مظاهر و جلوه های فرهنگ و تمدن غرب شده بودند که به صورت کلی، پیوند خود را از هویت فرهنگی و فکری ملت خود گسسته و در جست وجوی دستیابی به یک نظام سکولار و شبه غربی در ایران بودند. اینان جامعه ایران را «عقب مانده» معرفی کرده و عمده ترین علت این عقب ماندگی را، حضور دین و گرایش ها و تعلقات دینی در فرهنگ عمومی ایرانیان می دانستند. کتاب ها و نوشته جات این گروه، سرشار از تحقیر فرهنگ خودی، اهانت به باورها و مقدسات اسلامی، ستایش و پرستش تمدن و شیوه زیست غربی و... است (گودرزی، ۱۳۸۳: ۱۱۸ - ۱۹۶؛ اکبری،

پایانی دور دوم مجلس به اجرا درآمد و سپس برای همیشه به فراموشی سپرده شد؛ احکام و قوانین اسلام در مواجهه با پروژه مدرنیزاسیون، متروک و مهجور ماند و... .

امام خمینی در تحلیل خود از ماجرای مشروطیت و علل انحراف و دگردیسی آن، به نقش روشنفکران وابسته به غرب اشاره کرده و عملکرد آنها را در امتداد ضدیت با احکام اسلام تفسیر نموده است:

«وقتی که می خواستند در اوایل مشروطه، قانون بنویسند و قانون اساسی تدوین کنند؛ مجموعه حقوقی بلژیکی ها را از سفارت بلژیک

قرض کردند و چند نفری که اینجا نمی خواهم اسم ببرم، قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقایص آن را از مجموعه های حقوقی فرانسه و انگلیس، به اصطلاح ترمیم نمودند و برای گول زدن ملت، بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند. اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۷: ۱۳).

ایشان نه تنها از سوء نیت آنها در روند تدوین قانون اساسی سخن گفته، بلکه معطل ماندن اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی را نیز ناشی از خدعه گری و فریبکاری همین جماعت دانسته است:

«از اول که مشروطه را این ها درست کردند این شیاطین که متوجه مسائل بودند، روحانیون و مؤمنینی که تبع آنها بودند، بازی دادند این ها را! خدعه کردند! متمم قانون اساسی را قبول کردند و این ها، لکن وقت عمل، عمل نکردند به متمم قانون اساسی؛ یعنی پنج نفر مجتهد را در مجلس ما نیاوردند.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸ الف: ۲۸۸).

و به این ترتیب، غلبه یافتن خوانش فرنگی مآبانه و غربی از مشروطیت، ساخت جامعه ایران را تا چندین دهه از خود متأثر ساخت و به «استیلاي غربزدگی» و «از خود بیگانگی فرهنگی» در ایران انجامید:

«من نعل آن بزرگوار را بر سر دار، همچون بیرقی می دانم که به علامت استیلاي غرب زدگی، پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افزاشته شد و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه ایم؛ در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان و خطرناک تر از همه، در فرهنگ مان، فرنگی مآب می پروریم و فرنگی مآبی را حل هر مشکلی می جویم.» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۷۸).

شیخ فضل الله به درستی دریافته بود که اگرچه ممکن است مشروطیت به «تحدید استیلاي استبداد» بینجامد، اما از آن سو، «توسعه استیلاي استعمار» را نیز در پی دارد. و این دومی، هزینه ای بس گزاف و نامعقول برای تحصیل اولی است! البته دیدیم که با وجود پرداختن این هزینه، مطالبه نخست نیز تحقق نیافت! جنبش مشروطیت نمایانگر نخستین رویارویی مستقیم و همه جانبه میان «فرهنگ اسلامی» و «فرهنگ غربی» در ایران بود. در هیچ یک از رویارویی های پیشین، این چنین باورها و ارزش های اسلامی به



در حالی که احتمال محاکمه شیخ فضل الله در شرایط جدید می رفت، نماینده ای از سفارت روس به منزل شیخ آمد و ایشان را دعوت به پناهنده شدن در سفارتخانه کرد، اما حاج شیخ جواب داد که اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. گفت: خطر جانی دارد. شیخ گفت: زهی شرافت و آرزومند.

تاریخی، به سهولت در اسارت رقیبی قرار گیرد که از حضور و فعالیت آن غافل مانده بود.» (همان: ۵۲-۵۳).

تنها بخشی از جریان مشروطه خواه که به این حقیقت پی برد و در مقابل آن قد برافراشت، شیخ فضل‌الله نوری و هوادارانش بود که هم از سوی «جریان دینی مشروطه خواهی»، و هم از سوی «جریان سکولار مشروطه خواهی»، متهم به ارتجاع، نادانی، تجر، استبداد طلبی و ضدیت با اصل مشروطه شد و سرانجام نیز در اوج مظلومیت و به اتهامی که در مورد او صادق نبود، قربانی روبه صفتی جریان سکولار مشروطه خواهی گردید و به دست آنها به دار آویخته شد و غریبانه به شهادت رسید.

منابع:

- ۱- آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، ۱۳۸۴.
- ۲- آخوندزاده، فتحعلی، مقالات فارسی، تهران، نگاه، ۱۳۵۵.
- ۳- آل احمد، جلال غربزدگی، تهران، رواق، ۱۳۵۶.
- ۴- اعظام قدسی، حسن، کتاب خطرات من، جلد اول، تهران، حیدری، ۱۳۴۲.
- ۵- اکبری، محمد علی، پیشگامان اندیشه جدید در ایران. تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴.
- ۶- پارسائیان، حمید، هفت موج اصلاحات، نسبت تنوری و عمل، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶.
- ۷- ترکمان، محمد رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، جلد اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲.
- ۸- مکتوبات، اعلامیه ها ... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، جلد دوم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳.
- ۹- حسینیان، روح‌الله، تجربه مشروطیت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵.
- ۱۰- رائین، اسماعیل، انجمن های سری و انقلاب مشروطیت، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵.
- ۱۱- رضوانی، هما، لویح آقا شیخ فضل‌الله نوری، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- ۱۲- عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
- ۱۳- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۴- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۵- گودرزی، غلامرضا، دین و روشنفکران مشروطه، تهران، اختران، ۱۳۸۳.
- ۱۶- مجتهدی، مهدیروشنگری ها در مشروطیت ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- ۱۷- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، تهران، علمی، ۱۳۶۳.
- ۱۸- مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، تهران، صدرا، ۱۳۸۶.
- ۱۹- معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت ایران، مستخرجه از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلستان، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۳.
- ۲۰- ملک زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۱-۳، تهران، علمی، ۱۳۷۳.
- ۲۱- موسوی خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷.
- ۲۲- صحیفه اسام، جلد چهارم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ الف.
- ۲۳- صحیفه امام، جلد هشتم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ب.
- ۲۴- صحیفه امام، جلد سیزدهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ پ.
- ۲۵- صحیفه امام، جلد بیست و یکم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ ت.

۱۳۸۴: ۲۹ - ۸۶).

بنابراین، دو قرائت از مشروطیت به موازات یکدیگر در جریان بودند: یکی قرائت دینی از مشروطه که مورد قبول علمای دینی بود، و دیگری قرائت سکولاریستی و غربی از مشروطه که از سوی منورالفکرها تئوریزه و تبلیغ می‌شد. البته سرانجام، قرائت روشنفکران با لطایف الحیل غلبه یافت و جنبش مشروطیت به مصادره تام و تمام آنها درآمد و روحانیت و تفکر دینی به حاشیه رانده شد.

اما مسأله بسیار مهم و مغفول این است که در اردوگاه مراجع و علما، در زمینه شناخت و تفسیر جریان به ظاهر موازی سکولارها، اختلاف نظر و شکاف عمیقی پدید آمد، به صورتی که علمای هوادار مشروطه، در دو جبهه قرار گرفتند: جبهه اول کسانی بودند که به درستی خطر منورالفکرها و غایات سکولاریستی و ضد دینی آنها را دریافتند و اجازه ندادند همراهی شان با جنبش مشروطیت، به نفع منورالفکرها تمام شود. جبهه دوم نیز گروهی از علما بودند که نه تنها تهدید سیاسی و فرهنگی ناشی از منورالفکرها را دریافتند، بلکه اساساً در تحلیل خود از شرایط سیاسی و اجتماعی آن هنگام، این نیروی اجتماعی جدید را ندیدند و موجودیت متفاوت آنها را احساس نکردند.

می توان گفت که متن نظری اصلی جبهه اول، کتاب «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» شیخ فضل‌الله نوری بود که در سال ۱۳۲۶ ق. به رشته تحریر درآمد و متن نظری جبهه دوم، کتاب «تنبيه الامه و تنزيه المله» میرزای نائینی بود که در سال ۱۳۲۷ ق. و در پاسخ به رساله شیخ نوشته شد.

میرزای نائینی، کتاب خویش را سه سال پس از صدور فرمان مشروطیت نگاشت؛ یعنی زمانی که نقش و مشی منورالفکرها و مواضع و دیدگاه آنان کاملاً عیان و آشکار گردیده بود. بنابراین، انتظار این که ایشان تلقی روشنفکران از مشروطیت را دانسته و به ضدیت آنها با شریعت اسلام پی برده باشد، انتظار نایجابی نیست. اما متأسفانه محتوای این اثر نشان می دهد که ایشان از این امر مهم غفلت ورزیده است:

«مشکل نویسنده رساله در آشنایی او به مبانی فقهی شیعه نیست. مشکل رساله در آگاهی به وقایع و حوادثی است که رساله ناظر به آن حوادث نوشته شده است.» (پارسائیان، ۱۳۸۶: ۴۹).

او به این واقعیت دست نیافته بود که آرایش نیروهای اجتماعی در ایران تغییر کرده و نیروی اجتماعی جدیدی به عرصه عمومی وارد شده است. عرصه عمومی ایران در آن زمان، فضایی دو قطبی نبود که در یک سوی آن، مراجع و علمای دینی وتوده های مردم قرار داشته باشند و در سوی دیگر، شاهان مستبد و درباریان و اشراف افزون طلب و ظالم وابسته به آنها. «او در تحلیل خود تنها یک جریان اجتماعی را می بیند و آن استبداد خان است» (همان: ۵۰). از این رو، ایشان پنداشته بود که همه مخالفان استبداد، برداشتی اسلامی از مشروطه، مجلس، آزادی، برابری و... دارند و هر که مشروطه خواهان را غیر از این تصویر کند، مغالطه گر و استبداد طلب است. (همان: ۵۱). بهای غفلت از ترفند و دسیسه این جریان فکری و اجتماعی نوظهور غربی، از دست رفتن جنبش مشروطیت و قرار گرفتن جامعه شیعی این در مسیر سکولاریسم و مدرنیسم بود:

«نظریه پردازان مشروطه از تفکر جدیدی که در ذهنیت بخشی از رجال سیاسی ایران، حضور به هم رسانیده و با حمایت و پشتوانه فرهنگی - سیاسی و نظامی سلطه جهانی غرب به عرصه زندگی ایرانیان وارد می شد غافل بودند. [...] مشروطه خواهان چشم خود را بر روی رقیبی که با تأثیر پذیری از جریان اجتماعی غرب، روند سکولار شدن را دنبال می کرد فرو بسته بودند. در نظریه آنان هیچ برنامه ای برای مواجهه با این گروه وجود نداشت. همین امر موجب شد تا حرکت مشروطه در لحظه غلبه بر دشمنی